روزنامه صبح ایران
وطن امروز
VATANEMROOZ.IR

یکشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۹۶ ■ ۲۳ رمضان ۱۴۳۸ ■ ۱۸ ژوئن ۲۰۱۷ ■ سال نهم ■ شماره ۲۱۸۶ ■ ۱۶ صفحه ■ ۱۰۰۰ تومان

■ ۱۱۷۸ سال و ۱۹۲ روز گذشت

VATAN-E-EMROOZ ■ VoL.09 ■ No.2186 ■ Sun.Jun.18, 2017 ■ ISSN:2008-2886

لندنی‌ها در واکنش به قصور دولت در فاجعه آتش‌سوزی گرنفل به مراکز حکومتی و سلطنتی هجوم بردند

دولت ویرانه انگلیس در آتش خشم مردم

صفحه ۱۵

توسط دونالد ترامپ صورت گرفت

لغو لایحه بهبود روابط آمریکا با کوبا

صفحه ۱۵

تحریم جدید آمریکا موسوم به S722 چگونه به دنبال قفل کردن فعالیت‌های اقتصادی ایران است

سیاهچاله

عکس: عرفان کوچاری، تسنیم

صفحه ۲

یادداشت یک

تحریم CIDA و قدرت دفاعی ایران

■ سیدیاسر جبرائیلی ■

آمریکایی‌ها اخیرا اسناد نقش خود در کودتای ۲۸ مرداد۳۲ و سرنگونی محمد مصدق را منتشر کردند، اما مطلب مهمی که در واکنش به این اسناد مورد تغافل قرار می‌گیرد، «چرایی سرنگونی مصدق توسط واشنگتن» است. محمد مصدق با آمریکایی‌ها رابطه بدی نداشت. اتفاقا وعده آمریکایی‌ها را که به او گفته بودند می‌خواهند به دوران استعمار پایان دهند، باور کرده بود. پروژه‌اش این بود که با آمریکا ارتباط بگیرد و انگلیس را به حاشیه ببرد. مصدق نه به دنبال تشکیل حکومت اسلامی بود، نه فعالیت‌های منطقه‌ای ثبات‌زدا داشت، نه در تدارک موشک بالستیک بود، نه برنامه هسته‌ای داشت، و نه اینکه حقوق‌بشر آمریکایی را نقض کرده بود، اما کاخ سفید با یک کودتا او را حذف کرد.

فهم اینکه مصدق چرا سرنگون شد، نیاز به ضریب هوشی فوق‌العاده‌ای ندارد، اما کسی که در یک نقطه کور ایستاده و به عالم می‌نگرد و اراده‌ای برای دیدن ندارد، قطعا از درک این چرایی بازخواهد ماند و از آن درسی نخواهد گرفت. به قول مرحوم شریعتی، برای دیدن برخی رنگ‌ها و فهمیدن بعضی حرف‌ها از نگریستن و اندیشیدن کاری ساخته نیست. باید از آنجا که نشسته‌ایم برخیزیم؛ قرارگاه‌مان را در جهان عوض کنیم. مساله کاملا روشن است: محمد مصدق قصد داشت از همه اقتصاد و سیاست و فرهنگ ایران که در اسارت غرب بود، فقط یک قلم «نفت» را آزاد کند... و سرنگون شد!

نظام جمهوری اسلامی حتما در ابعاد و اهداف با دولت محمد مصدق قابل مقایسه نیست. «آزادی ایران» رهاورد انقلاب اسلامی است و چرا نباید آمریکا و انگلیس که تاب «آزادی نفت» را نیاوردند، با «آزادی ایران» کنار بیایند و در پی سرنگونی جمهوری اسلامی نباشند؟ به قول رهبر حکیم انقلاب، اگر فرض کنیم یک نظامی غیر نظام جمهوری اسلامی هم سر کار بود و بنا بود مستقل باشد، اینها با آن مشکل داشتند.

این است که برای تحلیل قانون تحریم سیداCountering Iran's Destabilizing) (Activities و طراحی نحوه مقابله با آن، باید ابتدا جایگاه آن را در این منازعه تاریخی برای استقلال یا اسارت ایران شناسایی کنیم. راقم این سطور معتقد است و برای اثبات این عقیده خود شواهد معتبری دارد که نقش سیدا در این مقطع، تضعیف قدرت دفاعی ایران با هدف کاهش ضریب امنیت کشور است که زمینه را برای اجرای عملیات و تحقق اهداف بعدی فراهم می‌کند.

در این قانون تحریم ۱۴۰ صفحه‌ای، بخش چهارم (SEC.4) یعنی اعمال تحریم علیه برنامه موشکی ایران، بخش پنجم (SEC.5) یعنی اعمال تحریم‌های مرتبط با تروریسم علیه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، و بخش هفتم (SEC.7) یعنی تحریم تجارت تسلیحات، برای تحلیل راهبرد آمریکا، بسیار حائز اهمیت است.

درباره تحریم علیه برنامه موشکی و ممنوعیت تجارت تسلیحات(بخش‌های چهارم و هفتم تحریم سیدا)، باید توجه داشت که اگر آمریکا تاکنون به بهانه‌هایی چون حقوق‌بشر و هسته‌ای دست به تحریم کشورمان زده است، برای مشروعیت‌بخشی به اقدام خود، یا به منشور حقوق‌بشر متوسل شده و ادعای نقض آن را طرح کرده یا پیمان NPT. اما در بحث موشکی و تسلیحات متعارف، هیچ مرجع مورد اجماع بین‌المللی وجود ندارد که کشوری را از تولید یا تهیه این تسلیحات منع کند. حتی قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت که ناظر به ادعای هسته‌ای صادر شده، در ماده ۳ از ضمیمه ۲ صرفا موشک‌های طراحی شده برای حمل کلاهک هسته‌ای را آن هم برای یک مدت معین (۸ سال) ممنوع کرده و در ماده ۵ از ضمیمه ۲، صرفا برای ۵ سال تجارت تسلیحات متعارفی که سیدا تحریم کرده است را منوط به کسب مجوز مورد به مورد کرده است. به عبارت روشن‌تر، آمریکایی‌ها با تحریم سیدا، نه‌تنها برخلاف قطعنامه ۲۲۳۱ سازمان ملل عمل کرده‌اند، بلکه پروژه جدیدی را آغاز کرده‌اند که تسلیحات دفاعی متعارف ایران را هدف قرار داده است و آشکارا تضعیف قدرت نظامی ایران را در عین تقویت قدرت خود و همپیمانان منطقه‌ای‌شان پیگیری می‌کنند.

ادامه در صفحه ۵

نگاه امروز

زهرا طباخی: سنای آمریکا با تصویب قانون تحریم TCIDAA موسوم به S۷۲۲ علیه کشورمان در پسابرجام قدم بزرگی به سمت خروج یکجانبه آمریکا از توافق «برجام» برداشت و صحت بخش مهمی از پیش‌بینی‌های گذشته کارشناسان روابط ایران و آمریکا را تایید کرد. جامعه هدف تحریم جدید افراد، سازمان‌ها و همه کشورها و شرکت‌هایی هستند که به برنامه دفاعی ایران به هر طریقی کمک برسانند. بر همین اساس بناست دارایی‌های ایران و رابطان ایران در سطح جهان مسدود شده و فشارها بر سپاه پاسداران و دولت کشورمان بیش از پیش افزایش یابد. برنامه تحریمی مذکور که تکمیل‌کننده حلقه تحریم‌های برقرار مانده در پسابرجام است در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما تهیه و تنظیم شده و مطالعات و تحریر پیش‌نویس آن را وزارت خارجه، دفاع، خزانه‌داری و سازمان اطلاعات ملی آمریکا مشترکا عهده‌دار بوده‌اند.

■ **نفوذی داریم!**

همزمان با وضع تحریم‌های جدید علیه ایران، «رکس تیلرسون»، وزیر خارجه کابینه ترامپ در کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا رسما اعلام کرد ایالات متحده از شبکه نفوذی‌هایی که به دنبال «تغییر مسالمت‌آمیز رژیم ایران» هستند، مثل گذشته حمایت می‌کند. تیلرسون تاکید کرد: «سیاست ما درباره ایران پس زدن این هژمونی است. هدف ما مهار توان ایران برای ساخت تسلیحات هسته‌ای و پشتیبانی از عناصری در داخل ایران است که به گذار مسالمت‌آمیز این حکومت منجر شود. این عناصر آنجا هستند».

اما چرا تیلرسون آشکارا از «شبکه نفوذی تغییر» در داخل ایران حمایت کرد و برخلاف عرف دیپلماتیک نفوذی‌ها را در معرض خطر سوختن پوشش پنهان نفوذ قرار داد؟ آنچه موجب شد دولت ترامپ عنان از کف بدهد، درگیری‌های چند وقت اخیر میان ۲ لابی فعال در پرونده ایران در واشنگتن بود که برای حضور یا دوام در کاخ سفید با یکدیگر جنگیده و علیه هم افشاگری می‌کنند. لابی نخست به سرکردگی «نایاک» تحت‌الحمایه بنیاد برادران راکفلر و نزدیک به دست چپی‌های اسرائیل است علیه لابی «بنیاد دموکراسی‌های آمریکا»- FDD- با عنوان وابستگی به شلدون آدلسون- میلیاردر صهیونیست دست راستی- که به ترامپ نیز نزدیک است مکرر افشاگری کرده است.

لابی نزدیک به جمهوری‌خواهان نیز با مدیریت FDD، اوباما را بابت آنچه نزدیکی به شبکه غربگرایان ایران می‌خواند، اخیرا به دادگاه فراخواند. در این میان ظاهرا ترامپ که از افشاگری‌های باند نایاک و رفتار اپوزیسیونی و حزبی برخی دیپلمات‌های ایرانی مرتبط با آنها در بقای بر اتحاد با هیلاری کلینتون و تیم اوباما- رئیس‌جمهور سابق آمریکا- خسته شده بود، وزیر خارجه‌اش را مامور کرد تا در سخنرانی مذکور اعلام کند «از نفوذی‌های شبکه تغییر در داخل ایران مثل گذشته حمایت‌می‌کنیم!»

حمایتی دوپهلو که هم اصل «شبکه نفوذ» را تایید کرد، هم وابستگی آنها به دولت قبل آمریکا را هدف قرار داد و هم در پس زمینه متذکر شد که به تضعیف ترامپ پایان دهند که ممکن است علاوه بر اخراج رابطان نایاکی از کاخ سفید، ناگزیر به پرداخت هزینه‌های سیاسی بیشتری نیز بشوند!

■ **ایمان بیاوریم**

با این احتساب با قطعیت می‌توان چنین نتیجه گرفت که آنچه رهبر حکیم انقلاب درباره خطر «نفوذ جریانی» پیش‌تر در آذر ۹۴ متذکر شدند، مستند به برنامه رسمی دولت آمریکا بوده است. ایشان در دیدار فرماندهان بسیج فرمودند: «در نفوذ بسیار خطرناک جریانی، مجموعه‌ای از افراد با هدفی دروغین، با روش‌های متفاوت با هم مرتبط می‌شوند تا نگاه آنها به مسائل مختلف به‌تدریج تغییر کند و شبیه نگاه دشمن شود. به این ترتیب بیگانگان، بدون شناخته شدن و به خطر افتادن، اهداف خود را محقق می‌کنند. مدیران، نخبگان و افراد مؤثر در تصمیمات کلان هدف‌های مشخص پروژه نفوذ هستند. در این قضیه، کسانی که بر ارزش‌ها و اصالت‌ها پای می‌فشرند به افراطی‌گری و تندروی متهم می‌شوند تا در سایه سکوت آنها و تضعیف تدریجی ارزش‌ها و آرمان‌ها، زمینه تحقق اهداف پروژه نفوذ فراهم شود».

قطعات پازل نفوذ در حال تکمیل است. «برجام» دست‌کم در اهداف میانی، ابزار ایجاد قدرت برای شبکه‌ای از نفوذی‌ها بوده که بناست «پروژه تغییر ایران» را با استحاله درونی به «تغییر رژیم» بدل سازند. کما اینکه پیش‌تر مدیران اپوزیسیون حامی «برجام» اعلام کرده بودند هدف از معامله ایران و آمریکا، برهم زدن زیرساخت اقتصادی خودکفای شکل گرفته در دوره تحریم‌ها و تقویت جریان غربگراست. با باز شدن مسیر تعاملات جریانی غرب و غربگرایان، حلقه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جدید ایجاد شده و فضا برای حرکت کم‌هزینه و بی‌خطر برای آنچه گذار از «ولایت فقیه» به «نظام دموکراتیک» می‌خوانند، فراهم می‌شود. اهداف پروژه مذکور را با توجه به پرونده‌های نفوذ جریانی که در طول چند سال اخیر کشف شده می‌توان چنین برشمرد:

۱- تضعیف بدنه وطن‌پرست و متعهد به نظام در عرصه اقتصاد و بازار با رشد و گسترش دامنه فعالیت شبکه تجاری افراد نفوذی که اغلب دوتابعیتی هستند و توسط لابی زرسالاران صهیونیست تغذیه مالی می‌شوند. پسابرجام فضا را برای حضور آنها در داخل کشور و حرکت هدفمند برای جایگزین شدن به جای بدنه سنتی فراهم کرده است. تکمیل مرحله جایگزینی با ایجاد شبکه حمایتی مشتریان خارجی برای نفوذی‌ها و ایجاد محدودیت‌های تجاری برای ثروت‌افزایی وطن‌پرستان ذیل اعمال استانداردهایی همچون FATF که رسما بدنه همکار با سپاه را به جرم حمایت از تروریسم، حذف می‌کند، صورت می‌گیرد.

۲- استفاده از موقعیت برتر غرب در حوزه فناوری برای ایجاد طبقه‌ای جدید از فناوران ثروتمند و معرفی آنها به عنوان رهبران جوان تغییر در حوزه شبکه‌سازی اجتماعی-اقتصادی با اشغال و مدیریت چرخه اشتغال

۳- سلب اختیار از حاکمیت با جهانی‌سازی اجباری بخش‌های مهم ساختاری همچون محیط‌زیست، نفت و گاز، سلامت، فناوری، استانداردها و نظامات آموزشی و... با پذیرش شبه‌محرمانه برنامه‌های توسعه‌ای غربی در قالب معاهدات داخلی و خارجی

۴- هدایت جامعه مدنی ایرانیان در حوزه‌های جنسیتی، قومیتی و مذهبی با کنترل جهت و اهداف مطالبات عمومی و تلاش برای تغییر باورها و آرمان‌ها و اهداف اقشار مختلف مردم

۵- ایجاد درگیری داخلی میان بخش‌های مختلف نظام اعم از «دولت و سپاه»، «انقلابیون و اپوزیسیون» و «وزارت خارجه و ساختار امنیتی» برای ایجاد شکاف ساختاری در نظام و حرکت به سمت تضاد منافع

با این احتساب پیش‌نیاز برنامه «تغییر رژیم» در ایران، تغییر باورها، افکار و آرمان‌های جامعه ایرانی با بازتعریف منافع ملی است. در چنین فضایی بسادگی می‌توان مبدأ ظهور دوگانه‌هایی همچون تعریف تقابلی «حفظ اقتصاد و زندگی آرام مردم» یا «برنامه هسته‌ای»، «حفظ امنیت منطقه‌ای» یا «رفع تحریم‌ها»، «رشد و شکوفایی اقتصادی» یا «بقای برنامه موشکی» و «جنگ» یا «صلح» و مواردی از این دست را تحلیل کرد.

■ **دوقطبی‌های نفوذی**

شبکه نفوذ برای پیشبرد اهداف خود باید به مردم بباوراند که از داشته‌های ملی خود که به قول تیلرسون قدرت هژمونیک پیرامون ایران پدید آورده، صرفنظر کنند. بدون عوامل قدرت‌افزای ملی در حوزه اقتصاد بومی، فرهنگ ملی، سیاست خارجی مستقل و انقلابی و امنیت ملی-منطقه‌ای، منطق حمله نظامی موفق احتمالی به ایران تقویت می‌شود؛ کودتای نظامی در داخل کشور می‌تواند انجام شود، ترور مسؤولان و جایگزین کردن آنها با عوامل وابسته غیرملی، شدنی است، ایجاد کودتای اقتصادی مانند آنچه آمریکا در ونزوئلا به روی پرده برد نیز میسر است. جامعه‌ای که از مولفه‌های قدرت بومی «خلع سلاح» شده را با هزار و یک نیرنگ می‌توان شکست داد و فروپاشی‌شان را تماشا کرد! این واقعیتی است که هر روز در گوشه و کنار جهان اجرا می‌شود و ما که در ساحل امنیت و ثبات نشسته‌ایم را چندان دچار تلاطم فکری نمی‌کند.

■ **مسؤولیت با کیست؟**

کاش آورندگان برجام بپذیرند آنجا که فرمان رهبری را زیرپا گذاشتند و مرزبندی با دشمن را به نام نزدیکی به نایاک برای تحقق «منافع ملی» در دستور کار قرار دادند، زمینه برای نفوذ جریانی فراهم شد. امیدواریم قبول کنند دست‌کم گرفتن دشمن در عرصه بین‌الملل منجر به اجرای پروژه چندمرحله‌ای شورای روابط خارجی آمریکا به دست مسؤولان ایرانی شد که گمان می‌کردند طرح‌های ارائه شده در ساختمان راکفلرها حاصل تراوشات ذهنی خودشان است نه نفوذ جریانی ۱۰ ساله در افکار و آرمان‌ها و اهداف آنها! کاش یک بار کلاه خود را قاضی کنند و مسؤولیت وضعیت نابسامان کنونی را بپذیرند و ببینند چگونه ترامپ جمهوری‌خواه برنامه تحریم‌های هوشمند و پروژه «تغییر» اوبامای مودب و باهوش دموکرات را تکمیل می‌کند. آنچه امروز در مسیر وضع یک به یک تحریم‌های فزاینده در پسابرجام آرزوها در برابر ملت است فقط حاصل دشمنی دشمن نیست، ساده انگاری و نزدیکی به دشمن کار دست ما و شما داده است!

تحریم در خدمت تغییر

قیمه آمریکا در ماست نفوذی‌ها

یادداشت میهمان

امروز هرگونه صحبت از برجام منطقه‌ای تیری علیه دیپلماسی فعال منطقه‌ای است

دیپلماسی کارنابلد در تحولات منطقه‌ای

■ ناصر نوبری* ■

۱- اینکه شیوخ خلیج‌فارس با هم اختلافات دیرینه دارند و در این میان قطری‌ها و سعودی‌ها اختلاف‌شان عمیق‌تر است، موضوعی درست و تاریخی است. در ابتدای انقلاب، انگلیسی‌ها می‌گفتند هیچ عاملی در طول تاریخ مانند ایران نتوانسته بود این شیوخ را اینچنین دور هم جمع کند، آنها اختلافات جغرافیایی، قومی و حتی عقیدتی فراوانی دارند اما ماهیت و محور اصلی اختلافات‌شان تلاش برای شیخوخیت و آقایی یکی بر دیگری و متقابلا زیر بار نرفتن این در برابر آن است. بنابراین اختلاف بین‌شان ریشه‌ای بوده و ماهیت استقلال‌طلبانه از نوع قبیله‌گرایانه دارد.

۲- اختلاف کنونی قطر با سعودی با توجه به روحیه جاه‌طلبانه‌تر این شیخ‌نشین بعد از اجلاس اخیر ریاض سر باز کرد زیرا قطری‌ها متوجه شدند ماندن زیر چتر این اجلاس، تمام و کمال رفتن تحت سیطره سعودی است. اینکه ما آن را اختلاف عربی بنامیم و بخواهیم از آن دور بمانیم منفعلانه و غیرحرفه‌ای بوده و مطابق با اصول دیپلماسی فعال و سنت دیرینه ایران در خلیج‌فارس نیست، برعکس اگر طرف‌هایی ادعا کنند موضوع عربی است و بخواهند ایران را دور و منفعل کنند و بدون ایران به آن هرگونه شکلی دهند، ما باید تصریح کنیم موضوع مربوط به همسایگان و امنیت ملی و منطقه‌ای ماست لذا فعال بودن ما ضروری است، بویژه آنکه این‌بار اختلاف‌شان نه بر سر مسائل خودشان بلکه بر سر ایران است.

۳- ممکن است گفته شود اختلاف درون‌عربی است و قطر صرفا ایران را بهانه و وسیله قرار داده است، اما در اینجا باید به ماهیت اختلاف توجه کرد که یکی نمی‌خواهد تحت سیطره و ائتلاف تحت رهبری دیگری قرار بگیرد، همین مقدار مطابق با استراتژی ماست، در حالی که مساله بسیار مهم‌تر است زیرا این‌بار این ائتلاف علنا و رسما علیه ایران و برای مقابله با ایران سازماندهی شده است.

۴- با توجه به نکات یادشده نه‌تنها این بحران در خلیج‌فارس ماهیتا درون‌عربی نیست بلکه ما هر مساله‌ای در خلیج‌فارس را خلیج‌فارسی می‌شناسیم و اساسا به امری به‌نام درون‌عربی در خلیج‌فارس قائل نیستیم و به رسمیت نمی‌شناسیم. حال ببینید وقتی اکنون کشوری از خلیج‌فارس به‌خاطر طرفداری از ما مشکل پیدا می‌کند چقدر از اصول اولیه دیپلماسی خلیج‌فارسی سنتی ایران به دور است که بگوییم اختلاف، درون‌عربی است و ما ورود نمی‌کنیم! و این را روزنامه رسمی دولت تیتر بزند و خودمان واگرایی به‌وجود آمده‌شان را به همگرایی بین خود سوق دهیم. بعد از انقلاب برخی افکار چپ افراطی در بخش عربی و خلیج‌فارس وزارت امور خارجه فعال شدند و با تفکر اردوگاهی و دیپلماسی غیرحرفه‌ای با روند همگرایی عربی در خلیج‌فارس همساز شدند، امروز رگه‌های این همسازی‌های جبهه‌ای و جناحی چپگرایانه را در عربی- عجمی کردن خلیج‌فارس در رسانه‌های ماهیتا چپ موسوم به اصلاح‌طلب که عمدتا بر عربی بودن اختلاف فعلی در خلیج‌فارس تاکید می‌کنند می‌توان مشاهده کرد.

۵- یک دیپلماسی علمی و حرفه‌ای باید نه‌تنها مطابق روحیات هر منطقه بلکه مطابق روحیات هر قوم و ملت مدل خاصی را طراحی و اعمال کند. چپ در ایران ریشه در تفکرات چپ مارکسیستی و سانترالیسم با نگاه جبهه‌ای اردوگاهی دارد و قادر به نگاه انفرادی نیست، دیپلماسی ما در خلیج‌فارس باید مبتنی بر مدل روابط شیخوخیت انفرادی تک به تک باشد، نه اردوگاهی عربی و عجمی. عجز ما در این زمینه علت ناتوانی همیشگی وزارت امور خارجه در دیپلماسی با شیوخ خلیج‌فارس بوده است. در مدل دیپلماسی شیخوختی همه روش‌ها با مدل کلاسیک دیپلماسی روابط متقابل به‌کلی متفاوت است و اساسا وزارت امور خارجه با آن آشنا نیست و عمدتا براساس یک مدل ساده کلاسیک با همه جهان یکسان عمل می‌کند. بعضا جسته و گریخته صحبت‌هایی در این‌باره بوده اما به‌دلیل غالب بودن تفکر چپ که نگاهش به همه پدیده‌ها و رویدادها جریانی و...

ادامه در صفحه ۵